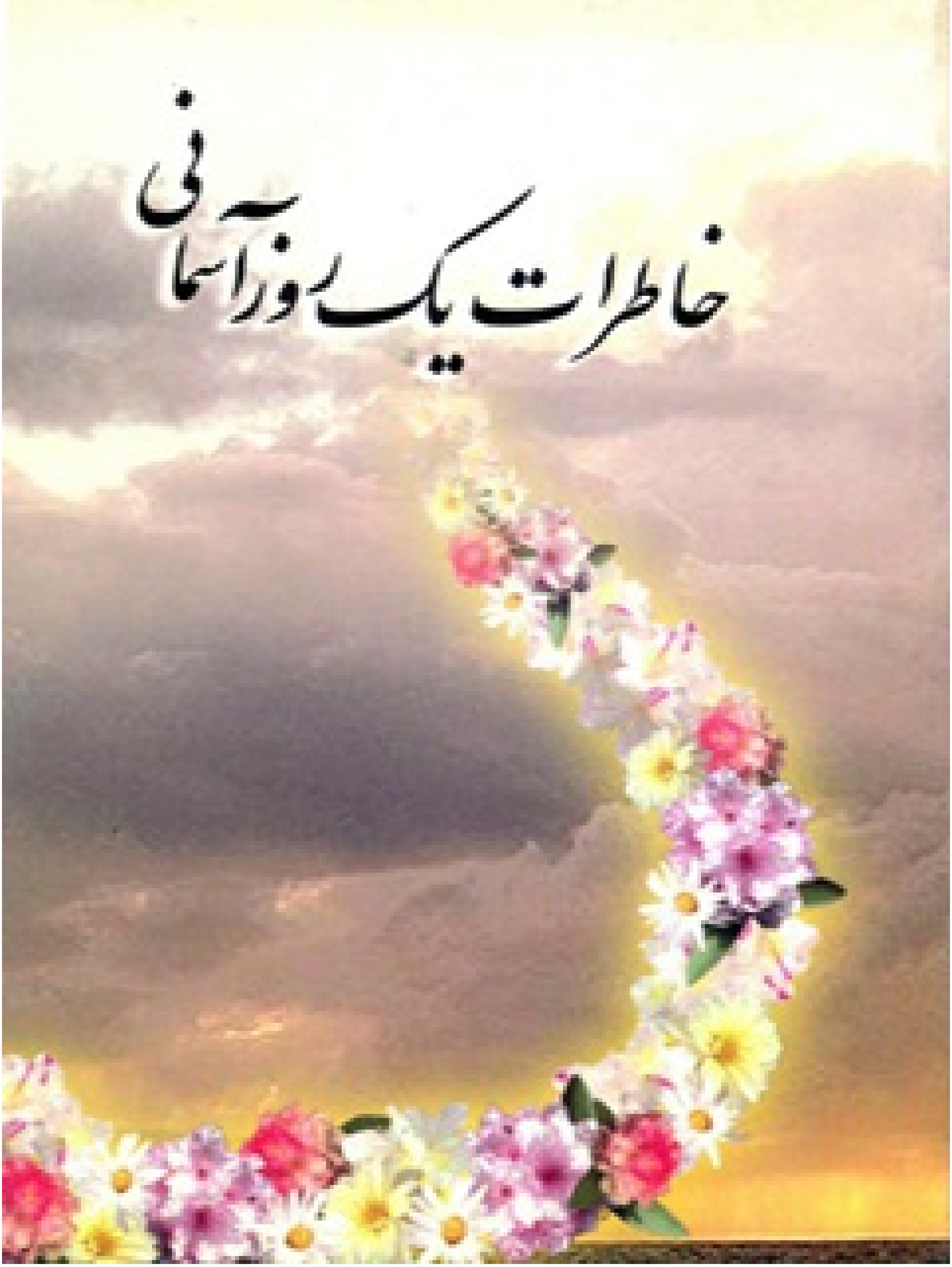

خاطرات یک روز آسمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

خاطرات یک روز آسمانی: گزارشهایی از برپایی مراسم نیمه شعبان

نویسنده:

محمدحسین شهری

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خاطرات یک روز آسمانی: گزارشهایی از برپایی مراسم نیمه شعبان

مشخصات کتاب

سرشناسه : شهری، محمدحسین، - ۱۳۰۹

عنوان و نام پدیدآور : خاطرات یک روز آسمانی: گزارشهایی از برپایی مراسم نیمه شعبان/ گردآوری محمدحسین شهری؛ ویراستار فنی عبدالحسین طالعی

مشخصات نشر : تهران: نبا، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : [۷۹] ص

شابک : ۶۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

موضوع : شاگردان -- ایران -- فعالیتهای فوق برنامه -- برنامه ریزی

موضوع : نیمه شعبان

موضوع : روزهای خاص -- شعایر و مراسم مذهبی

رده بندی کنگره : LB۳۶۰۷/ش ۹۴خ ۲

رده بندی دیویی : ۳۷۱/۸۹۰۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۲۲۳۷۲

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

خاطرات یک روز آسمانی

گزارشهایی از برپایی مراسم

نیمه شعبان

گردآوری : محمد حسین شهری

ویراستاری فنی : عبدالحسین طالعی

انتشارات نبأ

خاطرات یک روز آسمانی

گردآوری : محمد حسین شهری / ویراستاری فنی : عبدالحسین طالعی

لیتوگرافی : نبأ اسکرین / چاپ و صحافی : سبحان / چاپ اول :۱۳۸۳

شمارگان : ۱۰۰۰۰ نسخه / قیمت : ۶۰۰۰ ریال / کد کتاب : ۹۸ / ۱۷۸

ناشر : انتشارات نبأ / تهران ، فاطمی غربی ، سیندخت شمالی پلاک ۳۱

تلفن : ۲ _ ۶۹۴۴۰۰۱ فاکس : ۲ _ ۶۹۴۴۰۰۱

شابک : ۴ _ ۱۹ _ ۸۳۲۳ _ ۹۶۴ISBN : ۹۶۴ - ۸۳۲۳ - ۱۹ - ۴

چشم انداز

در نگاهی به آفاق جهان، انسانها را می بینیم که خسته و بی رمق، بی پناه و نومید، به آینده چشم دوخته اند.

تن های ناتوان را به پیش می رانند، به امید روزی که توان در آنها باز دمیده شود.

به افق خیره شده اند، به آنجا که خطّی از نور، از آسمان بر آمده و بر تارک زمین می نشیند.

با نگاهی حسرت بار به «دیروز» و نظری دردآور به «امروز»، به امید «فردا» نفس می کشند، باشد که شادمانیِ فردا، اندوه دیروز و امروز را جبران کند.

***

انسان به «امید» زنده است، «امید» در هوای «انتظار» حیات دارد، «انتظار» با توجّه به «موعود منتظَر» معنی می گیرد. و این همه در نیمه شعبان بروز و ظهور می یابد.

نیمه شعبان، عید بزرگ انسانیت در دنیای پرغوغا است.

نیمه شعبان، فریاد بلند حقیقت در برابر هیاهوها است.

نیمه شعبان،افق روشن امید در جهان ظلمت زده است.

و بزرگداشت نیمه شعبان، نه تنها برپایی سرور در یک روز، که اقامه شور و شعور در احیای ارزشهای والای الهی و انسانی است. از این رو، باید برای آن جوشید و کوشید و خروشید، تا این شعله مقدّس خاموشی نگیرد، و گرد غفلت و نسیان، آن را نپوشاند.

این تلاش و کوشش و خروش، عبادتی بزرگ است که همه ساله ما را به خود فرا می خواند و کعبه جانها است که حق طلبان را بر خوانِ گسترده خود می نشانَد.

***

در این عید بزرگ انسانیت، عالَمی نو پدید می آید و آدمی نو، چشم می گشاید. پس جای آن دارد که برای بهره وری بیشتر از آن، برنامه ریزی دقیق تر و آینده نگری جامع تر داشته باشیم.

این فرصت طلایی، برقی در آسمانِ فرهنگ انسانی می زند تا راهی روشن فرا روی انسان بنماید. پس برای لحظه رصد آن، باید تدارک ببینیم و خود را مهیّا کنیم. مبادا چنین لحظاتی بی مانند، در مذبحِ بی برنامگی ها، افراط و تفریط ها، غفلت ها و بی توجّهی ها، از دست برود، در حالی که سخت به آن ها نیازمندیم.

***

برای رسیدن به این هدف، باید پیشینه کارهای فرهنگی ـ تبلیغی را مرور کنیم و از گذشته همچون چراغی برای آینده بهره گیریم.

خردمندانِ خردورز، از تجربه های گذشته عبرت می گیرند تا به آینده ای بهتر و پربارتر برسند. این امر، حکم عقل سلیم است و بزرگان دین نیز ما را به آن فرا خوانده اند.

برای تحقّق این امر، از جمعی از کوشندگان در راه برپاییِ برنامه های نیمه شعبان در مدارس خواستیم تا خاطرات و تجربه های خود را برای استفاده بیشتر یاران همراه، به رشته نگارش در آورند. بدین سان، مطالبی به دستمان رسید که برای یکسان سازی شیوه بیان، به بازنویسی آنها پرداختیم.

***

ناگفته پیدا است که این مجموعه، خود، حاصل تلاش های پیشینیان است، امّا به معنای آخرین حرفها در این زمینه نیست و تا رسیدن به کمال مطلوب، راهی دراز پیش رو داریم که جز با همکاری و همگامیِ همراهان مقدور نیست. از این رو، برگ هایی سفید با عنوان « نکاتی

که آموختم » و « دیدگاه های من » در کتاب قرار داده شد تا خوانندگان گرامی _ که خود صاحب تجربه و صاحب نظرند _ دیدگاه های خود را بنویسند و در صورت تمایل، نسخه ای از آن را نیز برای ما ارسال دارند.

***

این دفتر، سرِ آن دارد که برای تمام کسانی که در این مسیر می کوشند، راهنمایی باشد، هر چند کوچک، و شعله ای برافروزد، گر چه خُرد و کم سو، بدان امید که رهروان، در این گام لرزان، به دیده عنایت بنگرند و از آن بهره گیرند، و ما را از تذکّرات خود بی بهره نگذارند.

امید آن داریم که نگاه بلند اِحیاگر جان و جهان، کوتاهیِ این نوشتار را بپوشاند، و خدای علیّ اعلی در ظهور حضرتش تعجیل فرماید. آمین ربّ العالمین.

۱: شور معنوی

دو هفته به نیمه شعبان باقی مانده بود. جنب و جوش گروه های مختلف مردم را می دیدم، که هر کدام به گونه ای برای عرض سلام و ادب به محضر حضرتش می کوشیدند.

من هم به عنوان یک بانوی مسلمان ، دوست داشتم برگ سبزی فقیرانه به پیشگاه آن امام همام عرضه بدارم و در آن بارگاه سلیمانی، همچون موری ناچیز، ارادتِ خود را عرض کنم.

به ای_ن امید که آتش محبّت و اشتیاق به آن پدر مه_ربان _ که آن هم هدیه و موهبت آن بزرگ بود _ در دلِ خودم زنده بماند، و در دلهای دیگران نیز قبسی از این طور، شعله گیرد. باشد که این گامِ لرزان و کوتاه، وسیله معرفت بیشتر من نسبت به آن حجت خدا و انجام وظیفه خالصانه تر در برابر آن عزیز باشد.

برنامه ای کلی و خام ریختم. آن را به همسرم خبر دادم. او هم برای همکاری با من، اعلام آمادگی کرد. وقتی زمینه را مناسب یافتم، برای روشن تر شدن برنامه، با او مشورت کردم.

در آن زمان، من در یکی از دبیرستان های منطقه ده تهران درس می دادم، در محله ای قدیمی که دانش آموزان نیازمند در آن کم نبودند. بعد از مشورت به اینجا رسیدیم که گامی هر چند کوتاه در جهت رفع نیازهای دانش آموزان نیازمند برداریم، و دلهای مهربان و پاک آنان را ــ که رعیت امام زمان علیه السلام در زمان غیبت اند ــ شاد کنیم و ثواب و پاداش این عمل ناچیز را به محضر مقدس حضرتش هدیه کنیم.

با همکارانم در دبیرستان نیز گفتگو کردم و طرح کلّی را به آنها گفتم. جالب این بود که تمام آنها ــ با هر گرایشی که داشتند ــ این کار را پسندیدند و با اشتیاق تمام، آمادگی خود را اعلام کردند.

شور معنوی و اشتیاق آسمانیِ شگفتی در دلهای تمام همکاران فرهنگی افتاده بود، به گونه ای که بدون سخن گفتن از مشکلات جاری خود، همه در مورد این طرح

سخن می گفتند. جرقّه های الهی در دلها روشن شده بود، و در خرمنِ انباشته فردگرایی و غفلت از دیگران، افتاده بود. این شور معنوی چنان احساس می شد که گویی همکاران فرهنگی، مشکلات فردی خود را فراموش کرده بودند، در حالی که چنین نبود، و آنان حلّ مشکل خود را در توجّه به دیگران ـ یعنی نیازمندان ـ یافته بودند، آن هم در فضای توجّه دادن آنان به پدر مهربانشان امام عصر عجل الله فرجه، که امروز، خداوند حکیم، زمام امور امّت را به ایشان سپرده است.

حضور معلمان مختلف با گرایش های فکری گوناگون، چشمگیر بود. حتّی افرادی که ـ ظاهرا ـ چندان متمایل به شعائر دینی نبودند، با علاقه در این کار شرکت می کردند.

در اینجا یک بار دیگر روشن شد که روح دین، نه در شعائر آن، بلکه در حبّ و بغض نمایان می شود ـ چنانکه امامان معصوم علیهم السلام بیان فرموده اند ـ یعنی حبّ امامان معصوم علیهم السلام و بغض دشمنان شان. و شرکت در بزرگداشت میلاد امام عصر عجل الله تعالی فرجه میدانی است برای بروز محبّت آنها نسبت به حجّت معبود و امام موعود صلوات الله علیه.

دو تن از همکاران، بررسی وضعیت معیشتی دانش آموزان را به عهده گرفتند، تا بر اساس آن، اولویت ها را تعیین کنند و به گزینش موارد برای کمک ها بپردازند. هدف این بود که با این کمک ها، وضعیت ظاهری دانش آموزان نیازمند، بهبود یابد تا از حالت انگشت نما بودن خارج شوند و بتوانند در موقعیت روحی بهتری به ادامه تحصیل بپردازند. من و یکی دیگر از همکاران، مأمور شدیم تا نزدیک ترین فروشگاه مناسب را انتخاب کنیم و مذاکرات مقدّماتی با مدیر آن فروشگاه انجام دهیم تا زمینه مناسب برای خرید و اهداء فراهم شود.

***

روز دوازدهم شعبان بود. من و دوستم راه افتادیم تا فروشگاهی مناسب پیدا کنیم. به اولین مغازه رسیدیم که بعضی از اقلام مورد نیاز ما ــ یعنی اقلام مناسب برای اهداء به دختران دانش آموز ــ را داشت.

جوانی با قدّ نسبتا بلند و خوش سیما در ورودی فروشگاه ایستاده بود. از ظاهر او بر می آمد که فروشنده مغازه باشد. با سلام و احترام وارد شدیم و به خوبی پذیرا شد. طبق معیارهایی که ما برای متدیّن تعریف می کنیم،

سرو وضع ظاهری او به افراد متدیّن شباهت نداشت. ولی ما از قبل قرار گذاشته بودیم که به ظاهر افراد توجّه نکنیم، و به حدیث شریف روی آوریم که ملاک اصلیِ قبول دین را « حبّ و بغض » می داند. برنامه ما روشن بود و بر آن اساس، پاسخ گرفتن از افراد، دشوار نبود.

آغاز سخن کردم و به نکاتی اشاره کردم، از این قبیل:

در ایام ماه شعبان هستیم، چند روز دیگر تولد مولای بزرگوار و پدر مهربان امّت حضرت مهدی علیه السلام است، همه ما بر خوان کرم آن بزرگوار میهمانیم. به این مناسبت دوست داریم که بخشی از نیازهای چند دانش آموز نیازمند را برآوریم و اجر معنوی این کار را به آن امام همام هدیه کنیم. در وصفشان در زیارت جامعه می خوانیم: « بموالاتکم علّمنا الله معالم دیننا و أصلح ما کان فسد من دنیانا». حال که در امور دین و دنیا، بر خوان ولایت آن بزرگ میهمانیم، هدیه ای از همان خوانِ احسان برگیریم و به حضرتش باز گردانیم، بدان امید که بهانه ای برای رفتن به آن حریم الهی بیابیم، وگرنه با این کارنامه سیاه و آلوده ...

جوان، به دقّت گوش می داد. چشمانش در حلقه ای از اشک می درخشید. در حالی که صدایش از شدّت گریه شوق و شادی می لرزید، گفت: خانم، قدم شما برای ما سبب افتخار است. تشریف بیاورید. من سود نمی خواهم.

بلکه بالاتر، اجناسی را که دارم، بیست درصد کمتر از قیمت خرید به شما تقدیم می کنم.

زمان خداحافظی فرا رسیده بود. در حالی که از مغازه اش بیرون می آمدیم، با صدایی هیجان زده و خوشحال، باز هم از ما تشکّر کرد و گفت: من در انتظار شما می مانم.

در پیاده رو خیابان قدم می زدیم. نظر همکارم را جویا شدم، مثبت بود.

گفتم:فروشگاه بعدی نوبت به تو می رسد. آمد که بهانه ای بیاورد، ولی نپذیرفتم. برای فروشگاه بعدی، نوبت سخن گفتن با او بود.

***

در فروشگاه دوم، جلوه های دیگر از محبّت امّت به امام زمان شان دیدیم. پشت میز، مردی میان سال نشسته بود. با سلام و احترام و ادب وارد شدیم. همکارم، مختصری از برنامه ها و هدف های ما را بیان کرد، به گونه ای که خود من هم تحت تأثیر قرار گرفتم. در آنجا به این مطلب رسیدم که حقایق فطری دینی، درسهای خشک کلاسی نیست که تکرار آن ملال آور باشد. بلکه سخنانی است برخاسته از وجود انسان، « کز هر که می شنوی نامکرّر است ». تذکّر است و تذکّرات فطری، همانند هوایی که همواره برای حیات انسان ضرورت دارد، همیشه تازه و حیات بخش است.

به هر حال، فروشنده فروشگاه دوم پس از توضیحات ما، ضمن تشکر گفت:

ــ شما مرا شرمنده کردید. من از متانت شما تشکر می کنم و هر کاری که از دستم برآید، با کمال افتخار انجام می دهم و آن را وظیفه خودم می دانم.

مرد فروشنده، پس از لحظاتی مکث و درنگ افزود:

ــ من ۵۰درصد قیمت خرید اجناس این فروشگاه را خودم به عهده می گیرم و منتظرم تا هرگونه که صلاح می دانید، عمل کنید.

نکته ای که تذکّر آن را ضروری دیدم، این بود که به فروشنده گفتم: از نظر مسائل مالی هیچ مشکلی نیست و هزینه این طرح تأمین شده است.

این نکته را در فروشگاه قبلی هم باید می گفتم که فراموش کردم. و تذکّر آن، بدین جهت ضرورت داشت که مبادا افرادی که با آنها سخن می گوییم، بطور احساسی تحت تأثیر حرفهای ما قرار گیرند و بعد از فروکش شدن احساسات، تصمیم دیگری بگیرند، با توجّه به اینکه شیطان در این میان بیکار نمی نشیند، چرا که پایِ یادآوری حجّت خدا و پناه بردن به کهف حصین الهی در میان است و شیطان، قطع شاهرگ حیات خود را در این پناه جوییِ انسانها به حصن حصین ولایت می بیند.

از آن فروشگاه هم بیرون آمدیم، در حالی که از سبب سازیِ مولایمان صلوات الله علیه شگفت زده بودیم که

چگونه امکانات را برای چنان کاری به راحتی فراهم می سازد.

پس از این که مجموعه کالاهای هر دو فروشگاه را بررسی کردیم، آنها را برای هدفی که داشتیم، کافی ندیدیم. از این رو، در پی فروشگاه دیگری برای تکمیل کار خیرمان راه افتادیم.

***

کالاهایی که پشت ویترین فروشگاه سوم دیدیم، نظرمان را جلب کرد. وارد فروشگاه شدیم. در نگاه اول، وضع ظاهری خانم های فروشنده، ما را یک قدم به عقب برگرداند. گر چه اصل اساسی کار ما این بود که در مورد افراد بر اساس ظاهر آنها قضاوت نکنیم، امّا نمی دانم چه شد که اینجا نیز آن اصل را از یاد بردیم. به هر حال، شیطان بیکار نمی نشیند و تا جایی که بتواند، از کار خیر _ آن هم گامی که در راه خدمت به ولیّ خدا باشد _ مانع می شود.

به هر حال، پیش رفتیم تا به خانم دیگری رسیدیم که او را صاحب فروشگاه معرفی کردند. قبل از آغاز سخن، پرسش هایی در ذهن من می آمد که این خانم با همین ظاهری که دارد، در برابر دو زن ناشناس که چادر مشکی دارند، چه عکس العملی خواهد داشت؟ خنده؟ مسخره؟ خشونت؟ یا ...؟

تمام این تصورات را نادیده گرفتیم و سلام کردیم. با نخستین جواب گرم خود، کاخِ حُبابیِ تصورات ما را درهم

ریخت. همان جواب گرم به ما قوّت قلب داد. آغاز سخن کردم. هدف از مراجعه به فروشگاه ایشان را گفتم. یادآور شدم که نیمه شعبان زاد روز گرامی امام عصر عجل الله تعالی فرجه است که امام زمان و ولیّ نعمت ما است. پس از آن گفتم که در صورت توافق، روز چهاردهم شعبان، دانش آموزان نیازمند را به فروشگاه شما می آوریم تا بر اساس سلیقه خودشان، کالاهای مورد نظر را انتخاب کنند، و شادیِ دل آنها را وسیله ای برای شادی قلب مبارک حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه قرار دهیم، چرا که امام، نسبت به امّت، مهربان تر از پدر است و هر زمان که رفع نیازی از نیازهای فرزندش را ببیند، شادمان می شود.

این مطالب را گفتم، چشم در چشم خانم مدیر فروشگاه دوختم، و به انتظار پاسخ او سکوت کردم. اشک در چشم و بغض در گلو و گریه در حلقوم او جمع شده بود. صدایش می لرزید. با تمام احساس و از ژرفای درون گفت :

ــ همه زندگی من فدای امام زمان، همه زندگی من فدای امام زمان، همه زندگی من فدای امام زمان.

اشک چشمانش، ظاهر چهره او را ــ که غرق در آرایش های رنگارنگ بود ــ به هم ریخت. از پشت ویترین بیرون آمد. با اصرار و احترام خاصّ، از ما خواست که تمام قسمت های مغازه اش را ببینیم و در مورد دیگر نیازهای دانش آموزان با او صحبت کنیم.

من و همکارم کمی با تعجّب به هم نگاه کردیم و با خود

گفتیم: « این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم؟» البته این تعجب نابجا بود، امّا هنوز باور نکرده بودیم که اصل دین، محبّت حجت های خدا و بغض دشمنان آنها است. و باور نکرده بودیم که این اصل، در دل های اکثر مردم ما موجود است، گر چه ظواهر، آن را نشان ندهد. این واقعیت را در روز عاشورا می توان دید، که چگونه همین حبّ و بغض، تمام افراد را ــ از پیر و جوان، باسواد و بی سواد، مرد و زن، و... ــ به میدان می کشاند.

***

بررسی و انتخاب فروشگاه به طول انجامید. شتابان به دبیرستان رفتیم تا همکاران را در جریان امور بگذاریم. قرار شد روز چهاردهم شعبان دانش آموزان را به سومین فروشگاه ببریم. کارها را با همکاران مرور کردیم. همه چیز آماده بود.

ساعت ده صبح روز چهاردهم شعبان، من همراه با دو نفر از همکاران و چند تن از دانش آموزان، به فروشگاه سوم رسیدیم. قصّه ای را که با خانم صاحب فروشگاه داشتیم، به همکارانم گفته بودم و آنها هم منقلب شده بودند.

ابتدا من وارد فروشگاه شدم. خانم صاحب مغازه با دیدن من و همکاران و دانش آموزان، چنان ذوق زده شد که بی درنگ تابلوی « تعطیل است » را انداخت و در را بست، در حالی که هنوز ساعت ده صبح بود! آن هم روز قبل از تعطیل، که معمولاً خرید لباس نو رونق دارد.

من و همکاران روی چهار پایه های گوشه فروشگاه نشستیم. صاحب فروشگاه به گرمی خاصّ،از دانش آموزان استقبال کرد، آنها را در بغل گرفت و بوسید. و به همکارانش گفت که هر چه دانش آموزان بخواهند، در اختیارشان بگذارند. خودش هم دانش آموزان را راهنمایی و کمک می کرد تا در اتاق پرو، لباسی را که انتخاب کرده اند، بپوشند. با محبّت خاصّی به آنها کمک می کردند. من و همکارانم در آیینه برخوردهای صاحب فروشگاه، حقیقت دین ــ یعنی پذیرش قلبی ولایت ــ را می دیدیم و به اندیشه خام خودمان می خندیدیم که چرا بیهوده بر اساس ظاهر اشخاص در مورد آنها قضاوت کرده ایم.

دانش آموزان خوشحال بودند، چرا که کمک به آنها می شد، بدون اینکه حریم حرمت انسانی آنها درهم بشکند. من می دیدم که چگونه به این آیه قرآن عمل می شود که خداوند حکیم می فرماید: « لاـ تُبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی » (احسان خود را با منّت نهادن بر افراد و آزردن آنها تباه مسازید).

همه خوشنود بودند: دانش آموزان، همکاران ما، فروشندگان. و همه به این امید که قلب مقدّس امام عصر عجل الله تعالی فرجه، از این اقدام خیر، شادمان گردد.

در این میان، دقّت یکی از همکاران، توجّه ما را به نقطه ای جلب کرد: خانم صاحب فروشگاه بی اختیار اشک می ریخت، به صورتی که دانش آموزان نفهمند و حتّی ما

متوجّه نشویم. پیوسته دستمال به چشمان می کشید، اشک ها را پاک می کرد و حال و هوای خاصّ خود را داشت، بدون اینکه بداند کسی به راز او پی برده است.

در همان حال، لباسها و دیگر لوازم دانش آموزان را با صبر و حوصله تمام، یک به یک مرتّب می کرد، در کیسه پلاستیک مخصوص قرار می داد، و با احترام خاصّ و تکریم عجیب به دانش آموزان می داد، گویی که آن دانش آموزان نیازمند، حقّی به گردن او دارند، و او نگران است که مبادا این حقّ را ادا نکند.

چنان در حال و هوای آن صاحب فروشگاه خیره شده بودیم که زمان را از یاد برده بودیم. ناگهان دیدیم که زمان زیادی گذشته و ما همچنان در فروشگاهی هستیم که در نیمه روزِ قبل از تعطیل ـ یعنی در اوج فروش ـ تابلوی « تعطیل است » را نصب کرده است!

برای حساب و کتاب آمدیم. با این که از اوّل کار، قول قطعی از او گرفته بودیم که تا آخرین ریال را بپردازیم، ولی خانم مغازه دار اصرار داشت که مبلغی نگیرد. در نتیجه اصرار فراوان ایشان، ناگزیر شدیم بخشی از کلّ هزینه را به عنوان مشارکت در آن کار خیر، از او بپذیریم.

فروشگاه را درحالی ترک می کردیم که خاطره ای خوش دردلها نشسته بود و تصویر آن روز در آینه دیده ها شکسته بود.

***

خیلی دیر شده بود. صحنه های آسمانی چنان ما را مشغول کرده بود که گذشت زمان را نمی فهمیدیم. ولی دو تن از دانش آموزان، فرصت برای تهیه کفش پیدا نکرده بودند. این شد که به فروشگاه روبرو آمدیم تا برای آنها نیز کفش بگیریم.

به فروشگاه روبرو رفتیم و از مرد میانسالی که مسئول فروش بود دو جفت کفش گرفتیم. دو دانش آموز به طرف دیگر دوستانشان رفتند. وجه کفش ها را پرداختم و به طرف در خروجی آمدم.

مرد میانسال، نمی دانم از کجا فهمیده بود که این دو نفر، فرزندان من نیستند. ناگهان گفت:

خانم! ببخشید، ظاهراً این بچه ها ... بفرمایید که داستان چیست؟!

تازه من به یاد آوردم که به دلیل هیجان و شور و شوقی که داشته ام، طرح را برای فروشنده توضیح نداده ام. عذرخواهی کردم و توضیح دادم که امام عصر علیه السلام ولیّ نعمت و پدر مهربان امّت است و ما می خواهیم که در روز میلاد آن حضرت، قلب گرامی آن قلب عالم امکان را با شادی فرزندانش ــ یعنی دوستدارانش ــ شاد کنیم.

مرد میان سال خواست وجه کفش ها را برگرداند. نپذیرفتم. به عذرخواهی افتاد که :

ــ ما باید این کارها را انجام بدهیم. شما ما را شرمنده کردید. ما هم دوست داریم در این گونه برنامه ها شرکت

کنیم، اما نمی دانستیم چگونه. و امروز خوشحالم که یاد گرفته ام چگونه برای این جشن آسمانی گامی بردارم. حال که چنین است، حاضرم تا صد جفت کفش را با کمال افتخار، به این گونه فرزندانمان تقدیم کنم.

از او تشکر کردم. و گفتگوی ما با دعا برای ظهور حضرت ولی عصر صلوات الله علیه به پایان رسید و نزد دانش آموزان بازگشتم.

ص:۲۱

نکات_ی که آم_وخت_م :

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

دیدگاه های من :

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

۲: مسابقه

از نخستین روزهای زندگی مشترک و تولد نخستین فرزند، همواره در این اندیشه بودم که والدین نسبت به فرزند، وظیفه ای سنگین دارند. این را از دعای بیست و پنجم صحیفه سجادیه فرا گرفته بودم که امام سجاد علیه السلام در دعای خود برای فرزندانش، به درگاه خدای متعال عرضه می دارد:

«خدایا! مرا بر تربیت (بزرگ کردن) فرزندانم، تأدیب (ادب و اخلاق آموختن به آنها)، و نیکی به آنها کمک فرما»

در این جمله، «تربیت» مجموعه تلاش هایی را نشان می دهد که والدین برای فرزندان خود در زمان کودکی انجام می دهند، تا او به سنّ رشد برسد. و «تأدیب»، یعنی پرورش دادن فرزندان از جهت اخلاقی که پس از سنّ رشد انجام می دهند. (نکته این است که ما، در زبان فارسی، معمولا تربیت را به معنی تأدیب به کار می بریم).

در همان دعا، امام سجاد علیه السلام، از خداوند سبحان در باره فرزندان خود درخواست می کند:

«خدایا! فرزندانم را نیک، اهل تقوا، بینا، شنوا، مطیع

نسبت به خودت، دوستدار و خیرخواه برای اولیای خودت، دشمن و کینه ورز نسبت به تمام دشمنانت قرار بده.» بر این اساس، روشن است که دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، یکی از مهمترین ارکان در سازندگی شخصیت انسان است که پدر و مادر باید در تقویت این ویژگی در فرزندان خود بکوشند.

***

بر اساس این دعای صحیفه سجادیه و احادیث مشابه آن، در پیِ شیوه ای بودم که این حقیقت ارزشمند و آسمانی را به زبان کودکانه و آسان به فرزندانم بفهمانم، به گونه ای که از آن لـذّت ببرند و خاطره ای شیرین و فراموش ناشدنی از آن داشته باشند.

اجرای این برنامه، به زبانی مناسب آنها نیاز داشت، که شاعر گفت:

چون که با کودک سروکارت فتاد

پس زبان کودکی باید گشاد.

برای این کار، از هماهنگی با مدرسه کمک گرفتم، چرا که دیدم عمده ترین ساعاتِ زنده و اثر گذار از عمر فرزندانم در مدرسه می گذرد. از این رو، ساعت های حضور در مدرسه، فضایی در ذهن آنها می سازد که شاید چند برابر آثار حضور آنها در خانه باشد. البته پدر و مادر، نباید نقش خود در تربیتِ فرزندان را نادیده بگیرند، به ویژه جایگاه عملی خود را، یعنی آنچه فرزند با مشاهده

رفتـار والـدین می بینـد، که «زبـان رفتـار»، بسـیار مؤثّر از «زبـان گفتار» است. این مطلب، در جای خود مهم است. ولی ساعات حضور در مـدرسه و برنامه های آن، اثری (مثبت یا منفی) در ذهن و اندیشه فرزندان می گذارد که گاهی بیشتر از آثار (مثبت یا منفی) حضور در خانه است.

***

فرزند چهارم من در مقطع راهنمایی درس می خواند، در مدرسه ای که _ با امکانات اندک و ناچیز _ بجز برنامه های درسی، کارهای فوق برنامه نیز برای دانش آموزان داشتند.

من در این اندیشه بودم که روحیه مثبت دوستی با دوستان خدا _ و در رأس آنها، امامان معصوم علیهم السلام _ را چگونه در ذهن فرزندم بارور کنم. فکر کردم که بد نیست برای این کار، از مجموعه تلاش های فوق برنامه مدرسه کمک بگیرم.

ماه شـعبان نزدیک شده بود و بهترین فرصت برای تجدید پیمان فرزندان مان با پدر مهربان شان امام عصرعجل الله تعالی فرجه پیش می آمد. از آنجا که روح این گونه برنامه ها، معرفت دقیق و درست آن حضـرت است، بهتر آن است که مجالسی که در این گونه روزهـا برپـا می شود، فقط به خوردن شـربت و شـیرینی سپری نشود، بلکه بار فرهنگی و علمی در فضای ایجاد پیوند عاطفی با آن امام همام و آن پدر مهربان نیز داشته باشد، البته در حدّ

سنّ و سال مخاطبان و با رعایت ذهن و زبان آنان.

بـه مـدرسه فرزنـدم مراجعه کردم. به مـدیر مـدرسه و مسئول فـوق برنـامه گفتم که می خـواهم برای بـارور کردن ذهن و قلب فرزندم در جهت محبت اولیای خدا به ویژه امام مهدی علیه السـلام ، فضایی مناسب در مدرسه به وجود آید، و به کمک شـما کاری جمعی در این مدرسه سامان گیرد. این نکته مهم را به آنها یاد آور شدم که مناسبت مهمّی مانند نیمه شعبان، سرمایه ای بزرگ است که باید در جهت یادآوریِ اصل مهم امامت و پدید آوردنِ روح معرفت نسبت به امام عصر عجل الله فرجه، از آن روز وماننـد آن اسـتفاده شـود، وگرنه این گـونه برنـامه هـا در حـدّ تغییر ذائقه ظـاهری بـاقی می مانـد، و اثری در روح و قلب فرزنـدانمان نمی گـذارد، گر چه همـان خـاطره خوب هم غنیمت است که دانش آموزان، دهـان خود را به یـاد امام زمان شان شیرین کنند. ولی این کار خوب، لازم است نه کافی.

با مـدیر و مسئول فوق برنامه مـدرسه قرار گـذاشتیم که کتابی مناسب مربوط به حضـرت بقیه الله ارواحنافـداه ـ در حدّ دانش آموزان راهنمـایی ـ انتخـاب شود، و بـا اعلام مسابقه کتاب خوانی در کنار دیگر برنامه ها، گامی در جهت غنی سازی جشـن های نیمه شـعبان برداریم. انتخاب کتاب به من موکول شـد. ابتدا به کتابفروشـی ها و کتابخانه های شهرسـتان مان سـر زدم. در این میان، بعضی از فهرست ها و کتابنامه ها در مورد حضرت مهدی علیه السلام را دیدم که برای

مقاطع بالاتر و کارهای پژوهشی مفید بود، ولی هدف من دستیابی به کتابی در سطح راهنمایی بود.

با یکی از کتابفروش های شهرمان مشورت کردم که می دانستم به انگیزه ترویج فرهنگ کتاب خوانی به این حرفه روی آورده، نه فقط به عنوان شغل. به همین دلیل، علاوه بر کتاب های معدودی که برای فروش عرضه می کند، از کتابهای دیگر مخصوصا کتابهایی که در تهران توزیع می شود خبر دارد. قرار شد به کمک او، از ناشرانِ تهرانی کمک بگیریم.

چند روز گذشت. فهرست هایی از کتابهای مربوط به امام عصر ارواحنافداه همراه با چند نمونه از کتابها به دستم رسید. در میان آنها کتابی برگزیدم که:

ـ از نظر موضوع، خیلی سنگین، پیچیده و استدلالی نباشد.

ـ از نظر زبان و بیان، با سنّ راهنمایی متناسب باشد.

ـ حجم زیادی نداشته باشد، به گونه ای که دانش آموزان بتوانند در کنار درسهای خود، در طول یک هفته آن را بخوانند و بفهمند.

ـ اندازه مناسب و ظاهر زیبایی داشته باشد تا به خواندن آن رغبت کنند.

ـ جنبه کاربردی و تربیتی و سازندگی داشته باشد، تا آثار مثبت و سازنده و انتظار حضرت مهدی علیه السلام برای دانش آموزان، ملموس گردد.

ــ پرسش نامه مناسب در آخر کتاب داشته باشد، تا مجریان برنامه برای تهیه پرسش به زحمت نیفتند.

***

بـا مـدیر و مسئول فوق برنامه مـدرسه، جلسه مشترک تشکیل دادیم. نمونه کتاب را ارائه کردم. در مورد مسابقه کتاب خوانی گفتگو شـد. یکی از بحث هـا، فرار عموم مردم ــ به ویژه دانش آموزان ــ از کتـاب خوانی و توجّه آنها به رسانه های دیگر ــ مانند تلویزیون و اینترنت و کامپیوتر ــ بود، که این مشـکل در مورد کتابهای مذهبی شدیدتر می شود. سخن به اینجا رسید که با وجود این مشـکلات، اگر کتاب مـذهبی، ویژگی های یاد شده را داشـته باشد، اسـتقبال خوبی از آن می شود، به ویژه از آن جهت که با فطرت و درون انسانها سروکار دارد.

به عنوانِ مکّمـل این انگیزه و جـاذبه، قرار شـد که که اولاًـ به تعـداد تمـام دانش آموزان، کتـاب تهیه کنیم و به آنهـا بـدهیم تا امکان و موقعیت یکسان برای شرکت آنها در این مسابقه فراهم شود. و ثانیا جایزه ای مختصر و مناسب تهیه و اهداء شود.

در همین جا، نوبت به بحث هزینه تأمین کتاب رسـید. و طبق معمول، مـدیر مدرسه، سـفره دل گشود و قصّه پر غصّه مشـکلات مالی را بیان کرد، تا آنجا که از ما اقرار گرفت که:

به حال کسی زار باید گریست که دخلش بود نوزده، خرج، بیست!

سخنان مدیر، بر صحنه پر امید و شور آفرین جلسه ما،

خاک یأس و نومیدی پاشید. تمام رشته های ما، در حال پنبه شدن بود که جرقّه ای دیگر به ذهن ما زد: قرار شد از یک طرف با انجمن اولیاء و مربیان گفتگو کنیم، و از طرف دیگر، با بعضی از افراد بازاری که اهمیت کار فرهنگی را درک کرده اند و به آن می اندیشند.

راستش را بخواهید، زمانی که به این فکر افتادیم، به هیچ کدام از این دو امکان هم امیدی نداشتیم. فقط به این امید بودیم که کار، برای بزرگِ بزرگواری است که خداوند قادر، زمامِ امور تمام کائنات را به او سپرده است و او می تواند این مشکل را به سادگی حلّ کند.

این فکر را حواله ای از خود حضرتش دانستیم و با دستی خالی از سرمایه ولی قلبی پر از امید پیش رفتیم. در این مسیر، جمعی از افراد به کمک ما آمدند که هیچ وقت به کمک آنها فکر نمی کردیم و امیدی به آنها نداشتیم.

***

در این جا مضمون چند حدیث را به یاد می آوردم که ائمه اطهار علیهم السلام فرموده اند:

«به آنچه امید نداری، امیدوارتر باش تا آنچه امیدداری: جادوگران فرعون، به امید رسیدن به جایزه و پاداش کلان از فرعون به مبارزه با حضرت موسی علیه السلام آمدند، اما با ایمان به خدا بازگشتند.

حضرت موسی علیه السلام برای تهیه آتشی به کوه رفت تا برای همسرش در آن شب تاریک، نور و گرما برافروزد،

ولی پیام نبوت به او رسید.

ملکه سبأ قصد رویارویی با حضرت سلیمان داشت، ولی به دست حضرتش ایمان آورد.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز چنین است که خداوند، امر ظهور حضرتش را در یک شب مقدّر می سازد، در زمانی که هرگز توقّع و امید به آن ندارید.»(۱)

در طول این زمان می دیدم که خداوند متعال، چگونه کارهای جشن ولیّ و حجّت خود را، به صورتی که ما گمان نمی بریم، تنظیم می کند. از همان جا اندیشیدم به این که چگونه، در زمانی که ما گمان نداریم، کار ظهورش را می تواند مقدّر سازد، و فصلی دیگر در حیات انسان آغاز کند. این است که باید با امید گسترده به قدرت کامله الهی، دست به دعا برداریم و همواره با حضور قلب، ظهور حضرتش را از خدای رحمان بخواهیم.

***

هزینه تأمین کتاب تهیه شد، به صورتی که به هزینه پذیراییِ سالهای قبل نیز لطمه ای نزنند. نگرانیِ بعدی این بود که آیا از برنامه مسابقه کتاب خوانی استقبال می شود یا نه؟ به ویژه که نخستین برنامه از این نوع بود و نمی دانستیم چه می شود. بهتر آن دیدیم که آن را هم به صاحب جشن

۱- بحارالانوار ج ۷۸ ص ۴۵ و ۱۸۸، ج ۱۳ ص ۳۱ و ۴۲ و ۹۲، ج ۷۱ ص ۱۳۴ و ۱۴۴.

بسپریم.

کتابها را تهیه کردم و با توکّل بر خدا و توسّل به حجّت خدا، به مسئولین مدرسه تحویل دادم.

چند روز بعد، پنجم شعبان و میلاد امام سجاد علیه السلام بود، یعنی ده روز به نیمه شعبان باقی مانده بود. دیدم که پسرم با ذوق و شوق خاصّی بسته ای را به منزل آورده که شامل همان کتاب، یک بر چسب و یک بسته نقل کوچک است که به شکل زیبایی بسته بندی کرده اند. آن بسته را با شادیِ وصف ناشدنی به برادران و مادرش نشان داد، و بعدا نزد من آورد. پسرم نمی دانست که من هم در تهیه کتاب و اجرای برنامه مسابقه، نقشی جزئی داشته ام. خدا را سپاس گزاردم و شکر گفتم که توانسته ام در ایّام شادی اهل بیت علیهم السلام ، مختصر شادی در قلب نسل جدید، این جوان ترین دوستدارانِ خاندان پیامبر وارد کنم.

البته برنامه ما، فقط کتاب بود. از نُقل و بر چسب و بسته بندی خبر نداشتم. و لذا برایم بسیار جالب بود. فردای آن روز، از دفتر کار به مدیر مدرسه تلفن زدم تا این حُسن سلیقه را به او تبریک بگویم.

مدیر مدرسه گفت: ما کار خاصّی نکردیم، بلکه بعضی از مادرانِ دانش آموزان که از برنامه ما خبردار شده اند، به مدرسه خبر داده اند که دوست دارند در این کار خیر شرکت کنند، و این طرح و سلیقه آنها است.

این حسن استقبال را به فال نیک گرفتیم. کتابها، پرسش

نـامه هـا، بر چسب ها و نُقل ها، به عنوان پیک شادی به خانه ها رفته بود تا پیامِ سـرور اهل بیت علیهم السـلام را به درونِ خانه دل ها ببرد.

***

دانش آموزان برای پاسـخ به پرسـش هـا، یـک هفته مهلت داشـتند. از روز پنجم شـعبان، میلاـد امام سـجاد علیه السـلام تا روز دوازدهم شـعبان، میلاد حضرت علی اکبر علیه السلام ، فرصتی مناسب بود تا عطر تذکّر به خاندان وحی، تمام خانه ها را معطّر سازد، و همه را به یاد امام زمانشان علیه السلام بیندازد. خاطره هدیه گرفتن از مدرسه، آن هم هدیه فرهنگی، آن هم کتابی در موضوع امام عصر علیه السلام ، آن هم روزهایی که تولّد نور پاره های خاندان پیامبر، یکی پس از دیگری فرا می رسید ـ امام حسین، حضرت اباالفضل، امام سجاد، حضرت علی اکبر علیهم السلام ، ـ همراه با مسابقه و جایزه، شیرینی معنوی در کامِ جانِ دانش آموزان پدید می آورد، که به امید فضل و رحمت الهی، هرگز فراموش نکنند.

***

زمـان مسـابقه به پایـان رسـید. مسـئول فوق برنـامه به من خبر داد که تقریبا تمامی دانش آموزان در مسابقه شـرکت کرده انـد. صدایش از شوق می لرزید. نخستین تجربه به خوبی به بار نشسته بود.

به راستی مهم نبود که جواب های دانش آموزان، درست است یا غلط. مهم تر از آن، شرکت آنها در یک

فعالیت فرهنگیِ گروهی در مسیر احیای شعائر الهی و تذکّر به حقایق والای ولایت بود که با وجود امکانات اندک محدود مدرسه، راه افتاده بود.

خدای بزرگ را بر این توفیق شکر گزاردم و به مسئول فوق برنامه اطمینان دادم که بقیه کار نیز با عنایت خود آن حضرت پیش خواهد رفت.

فرصت کم بود و باید تصحیح پرسش نامه ها انجام می شد تا در مراسم جشن شعبان، جوایز توزیع شود.

وقتی به مدرسه رفتم، دیدم جمعی از معلمان به کمک بعضی از اولیای دانش آموزان، به تصحیح پرسش نامه ها مشغول اند.

من قبلاً فکر می کردم به خاطر کمبود وقتی که دارم، تصحیح پرسش نامه ها چه می شود؟ وقتی به مدرسه رسیدم و آن صحنه را دیدم، به خودم خندیدم که چگونه کوته نظرانه به این جشن بزرگ الهی نگریسته ام. آنجا بود که به خودم گفتم:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر.

درست است که تو در حلّ کوچک ترین کارهای شخصی خودت مانده ای، اما باید بدانی که این کار، کار حجّت خداست، که خداوند، مالکیت تمامی آفریدگان را به او سپرده است. پس تو فقط به انجام وظیفه خودت بیندیش، نه به نتیجه کار. برای انجام وظیفه خودت، به محضر امام زمانت توسّل بجوی و از او کمک بگیر، نتیجه

راهم به خود آن حضـرت بسپار. آن وقت ببین که چه شگفتی هایی می بینی، بسیار بالاتر از حدّ توقع و امیدی که می توانستی داشته باشی.

***

پاسـخنامه هـا نشـان می داد که دانش آموزان، کتاب را به دقّت و خوبی خوانـده انـد. به یاد بحث های قبلی افتادم که در مورد عدم رغبت به کتاب خوانی داشتیم. پیام های تشـکّر بعضـی از دانش آموزان که در پایان برگه ها بود، اشتیاق آنان به شـرکت در این مسابقه را نشان می داد. تمام اینها، خارج از حدّ توقّع ما بود.

جمع سه نفریِ ما، اکنون به گروهی چنـد صـد نفری تبـدیل شـده بود: معلمان، اولیا، افراد خیّر در خارج از مـدرسه، مادران در خانه ها، و تمام فرزندانمان که برای چند روزی بازیگوشـی های نوجوانانه را کنار گذاشته و در یک برنامه گروهی با محتوای علمی، جهت گیری دینی و بار عاطفی شرکت کرده بودند.

همین مشارکت عمومی، کار جشن نیمه شـعبان را آسان کرد. پدران و مادران و دانش آموزان، میهمانان اصـلی بودند. و یکی از برنامه های چشمگیر، اهدای جوایز به دانش آموزان برتر بود.

***

جشن نیمه شعبان نیز به خوبی بر پا شد. همکاری دانش آموزان نقش اصلی را در آن داشت. تزیین فضای

مـدرسه و کلاس ها، آمادگی برای تلاوت قرآن، آمادگی گروه سـرود، همکاری معلمان با آنها و دیگر موارد، فضایی معنوی از مشارکت و صـمیمیت پدیـد آورده بود. شور جوانی در خدمت مقدّس ترین هدف به کار گرفته شد. از یک سو، خاطره ای شیرین از آن مجلس در ذهن و یادِ تک تک حاضران به جای ماند، از سوی دیگر پرسشی تکان دهنده برای من، که:

تو، که توانستی بـا کمترین صـرف وقت و هزینه، چنین برنـامه ای را فراهم آوری، برای قصور و تقصـیر خود در این مسـیر، چه عذری داری؟ چرا در این گونه موارد، فقط به امکانات محدود خودت می اندیشی؟ چرا از لطف پدرانه آن بزرگ، آن حجّت خـدا، آن امام مهربان غفلت داری؟ چرا بیشتر و خالصانه تر تلاش نمی کنی؟ و چرا در مسـیر آشـنا کردن دیگران با این هدف مقدّس و دعوت آنان به آن امام همام، حضرت بقیه الله ارواحنافداه نمی کوشی؟

نکات_ی که آم_وخت_م :

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

ص:۳۶

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

ص:۳۷

دیدگاه های من :

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

●●●ü

●●●

۳: جشن میلاد و جشن ظهور

در طول بیش از بیست سال سابقه و تجربه در امر تـدریس، به این نکته رسـیده بودم که وظیفه معلّم در تدریس دروس رسـمی خلاصه نمی شود، بلکه علاوه بر آن، باید پیام تربیت و انسانیت را نیز به دانش آموزان برساند، چه با سخن و چه با عمل خود.

بر این اسـاس بود که بعضـی از همکـاران تصور می کردنـد که ورود من ـــ به عنوان دبیر فیزیـک ـــ به مقوله مسائـل تربیـتی و دینی مـداخله در کـار آنها است. ولی با دقّتی بیشتر می دیدنـد که من با این کار، به آنها کمک می کنم، چرا که کارهای من ثمره تدریس آنها را نیز بالا می برد.

به هر حال، مـدّت ها بود که مشاهده بعضـی از مشـکلات اخلاقی دانش آموزان مرا آزار می داد، در عین حال که می دانسـتم اکثر این جوانان، فطرتی پاک و سالم دارند و علّت گرایش آنها به بعضـی مسائل را باید در عوامل دیگر جسـتجو کرد، به ویژه در عملکرد غلط مـدّعیان دین مانند خودم. از این رو، یکی از راه های حلّ مشـکل را در تقویت همان مبانی فطری دیدم که با وجود آنها عجین شده است.

یکی از آن مبانی فطری، عقیده و علاقه جوانان به حضرت بقیه الله امام موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است. پس از مدتها تفکر و بررسی و مطالعه و مشورت با صاحب نظران، به اینجا رسیدم که ابتدا محبّتی را که در قلب جوانان دانش آموز نسبت به مولا ـ و امام زمانشان علیه السلام وجود دارد، تقویت کنیم، (یعنی بر عامل مثبتِ موجود در ذهن و اندیشه و روح و قلب دانش آموزان تأکید کنیم، نه بر جنبه های منفی آنها)، پس از آن، به آنها یادآوری کنیم که محبّت، زمانی مفید است که دو طرفه باشد، یعنی از یک سو، ما نسبت به امام زمان علیه السلام محبت داشته باشیم، و از سوی دیگر، او ما را دوست بدارد. و اگر بخواهیم آن حضرت ما را دوست بدارد، باید رفتار و عمل ما مورد توجّه و رضایت حضرتش باشد.

به عبارت دیگر، به جای آنکه تذکّرات اخلاقی را به بیان خشک و کلیشه ای بگوییم که افراد را گریزان کند، از دریچه لطافت و محبّت به امام عصر علیه السلام وارد شویم، که زمینه فطری آن در قلب پاک مردم وجود دارد، آنگاه با زبان لطیف و دلنشین، به تدریج تذکّرات اخلاقی را مطرح کنیم و در جهت درمان موارد سوء بکوشیم.

با این انگیزه، در جهت اقامه اعیاد و جشن های میلاد معصومان علیهم السلام در دبیرستان کوشیدم، به ویژه جشن نیمه شعبان که علاقه مردم به آن بیش از سایر جشن ها است.

اولویت های من ــ به عنوان یک معلم ــ در مورد این

برنامه چنین بود:

۱ــ این مراسم، نباید به برنامه درسی دانش آموزان، کوچکترین لطمه ای وارد کند، چرا که در این صورت، افراد مغرض و معاند، عقب ماندگی تحصیلی و کم کاری خودشان را به بهانه جشن امام عصر علیه السلام توجیه می کنند و این مراسم را سبب عقب ماندگی درسی می پندارند.

۲ــ مراسم، توسط خود دانش آموزان، اولیا و کادر مدرسه برگزار شود، و من فقط در حدّ یک مشوّق و راهنما باشم تا این گونه برنامه ها و مجالس دینی، در آینده توسط خودشان بر پا شود، نه اینکه وابسته به یک نفر باشد که ممکن است در آینده منتقل شود یا به هر دلیل نخواهد یا نتواند در سال های بعد، انجام وظیفه کند.

۳ــ در طول برنامه، از اوّل تا آخر آن، و در تمام موارد ــ از تدارکات اولیه تا جزء جزء برنامه ــ بر نکاتی تأکید شود، از جمله:

* ضرورت آگاهی و معرفت نسبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه

* این معرفت، مبنای پیوند معنوی مردم با آن حضرت است.

* این معرفت، فقط مجموعه مطالب خشک علمی نیست، گر چه مبنای آن، بحث های استدلالی علمی (عقلی، آیات، روایات) است.

* معرفت آن حضرت ــ یعنی برقراری پیوند میان

بحث های استدلالی یا عاطفی ـ ما را به دعا برای سلامت حضرتش بر می انگیزد.

* و بالاخره، فراموش نشود که این کار، گامی است برای تقرّب بیشتر به آستان مقدس امام عصر علیه السلام . مبادا شیطان با هزار و یک گونه فتنه انگیزی، ما را به مسیر دیگری بکشاند.

۴ـ از دامِ «نان» می توان گریخت، گر چه دشوار است. امّا دشوارتر از آن، فرار از دامِ «نام» است. باید در این مسیر به قصد خدمت گام برداریم، نه شهرت. پس اگر ببینیم بخشی از برنامه را کسی بهتر از ما اجرا می کند، نباید ناراحت شویم، بلکه باید در تشویق او بکوشیم و استعدادهای نهفته او را شکوفا کنیم.

۵ـ تناسب سطح اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دانش آموزان، در مراسم رعایت شود.

۶ـ با کمترین هزینه، بیشترین بهره و بازدهی را داشته باشیم.

***

برای رسیدن به هدف های یاد شده، باید روی سه گروه، تفکر و برنامه ریزی می کردم: دانش آموزان، اولیا، کادر مدرسه.

امّا قبل از هر کار دیگر، با مدیریت مدرسه مشورت کردم و طرح و برنامه خود را با او در میان گذاشتم. ایشان با اصل برنامه موافقت کرد و یک سوم هزینه ها را به عهده

گرفت.

برنـامه ریزی مـا، از دانش آموزان آغـاز شـد. عمـدتا کلاس های اول و دوم را در نظر گرفتیم. در مورد دانش آموزان کلاس سوم قرار شد بسیار محدود از آنها وقت بگیریم، برای آنکه به امتحان نهایی آنها لطمه ای نرسد. لذا به هنگام تدریس فیزیک، دانش آموزانی را که هم از نظر درسـی ممتاز بودنـد و هم برای کمک به برنامه جشن انگیزه داشـتند، پیدا کردم. تعدادی بیش از افراد مورد نیـاز برگزیـدم. به مرور زمـان، در ساعـات فراغت (ماننـد زنگ تفریـح)، در مورد برنامه خودم با آنها گفتگو می کردم. بـا آنهـا ارتباط داشـتم و به طور مسـتمرّ با آنها مشورت می کردم. بـدین صورت، کادر تـدارکاتی جهت انجام کارهای تزیینی، پذیرایی و نمایشگاه کتاب، فراهم آمد.

گروه سـرود را از میان دانش آموزان کلاس دوم برگزیـدم. روزی از آنها پرسـیدم: صدای کدام یک از شـما خوب است؟ هر کدام، کسی را معرفی کردند. اسامی را نوشتم و به آنها فرصت دادم تا هر یک، چیزی را به سلیقه و علاقه خود بخوانند.

از آنجا که این کار، گروهی بود و به بروز اسـتعدادهای نهفته دانش آموزان کمک می کرد، گاهی دست زدن و شـلوغ کردن هم می دیـدم، که از آن خوشـحال هم می شدم، چرا که همین حرکات در مسـیر هدایت شده صـحیح، مانع از آن می شود که انرژی های نهفته و سرشار جوان، در مسیر

بزهکـاری به کار افتـد. اکنون جوانان مجالی برای ظهور و بروز یافته بودنـد. و طبیعی بود که تا حـدّی از کلیشه های خشک و مرسوم اداری بیرون آیند.

به هر حال، چند دانش آموز برای سـرود برگزیدم. به بهترین فرد آنها گفتم که تک خوان و مسئول گروه سرود باشد، و تعداد هشت تا ده نفر از دانش آموزان را ـ بر اساس ضوابطی که بحث شـده بود ـ برگزینـد. دو حلقه نوار سـرود نیز به او دادم تا از میان آنها دو سرود برگزیند و با من در میان گذارد.

برای انتخاب شعر مناسب، ضوابطی در نظر گرفته بودم، از جمله :

۱ـ مضامین صحیح که با آیات و روایات، مخالفت نداشته باشد.

۲ـ بیان شیوا و جذّاب.

۳ـ استفاده از واژگان و تعبیـرات و استعاراتـی که با شئون الهی پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام منافات نداشته باشد.

پس از یـک هفته، مسـئول گروه سـرود، اسامی دانش آموزان مورد نظر خودش را، همراه با دو سـرود برگزیـده به من داد. آن اسـامی را بررسـی کردم که هم از نظر درسـی و هم از نظر اخلاـق و رفتـار، خوشـنام باشـند. در نتیجه، افراد گروه سـرود معیّن شدند. از میان دهها سرود که در حلقه نوار بود، دو سرود برگزیدند و تأیید کردم. دو سرود برگزیده، از

نوار به کاغذ منتقل شد، به تعداد گروه سرود تکثیر شد، و کار تمرین آغاز شد، البته در ساعاتی از روز که کلاس نداشتند (یعنی شیفت مخالف).

همزمان با تمرین سرود، نوار را نیز به اعضای گروه سرود دادند تا در منزل نیز به صورت فردی تمرین کنند. آخرین اجرای آزمایش را نیز دیدم که مشکلی در آن نباشد.

***

یکی از دانش آموزان که از نظر درسی قوی بود، به عنوان مسئول نمایشگاه کتاب در نظر گرفته شد. با همکاری مدیر مدرسه، یک کلاس خالی در اختیار او قرار گرفت. او را با معرفی نامه رسمی از مدرسه به چند ناشر معرفی کردیم تا کتابهایی تهیه کند. از او خواستم که به انتخاب خود، چند نفر را به عنوان همکار در نظر بگیرد، تا در موعد مقرّر، نمایشگاه کتاب را برگزار کنند.

در مورد نکاتی مانند مسئولیت انتقال کتابها، تحویل کتابهای باقی مانده، محاسبه دقیق کتابهای فروخته شده، توضیح دادن محتوای کتابها، برقراری ارتباط صمیمانه دو طرفه با دیگر دانش آموزان برای ترویج فرهنگ کتابخوانی و نکات لازم دیگر، تذکّرهای لازم به آنها داده شد. تزیین ویژه کلاسی را که به عنوان نمایشگاه کتاب در نظر گرفته شد، نیز به عهده گرفتند. کتابهایی با تخفیف بالا، از بعضی ناشران گرفتیم. البته در انتخاب کتابها، عواملی مورد نظر بود، از جمله:

۱_ ارزان بودن _ به جهت قدرت خرید دانش آموزان

۲_ کم حجم بودن _ برای اینکه وقت درس مدرسه را نگیرد.

۳_ استدلالی بودن _ برای اینکه آموزه های دینی به ویژه آموزه های مربوط به امام عصر ارواحنافداه را با استدلال فرا گیرند، نه بر مبنای خواب ها و قصّه ها و شعر و ...

۴_ عاطفی بودن _ تا دل های مشتاق و منتظر را با امام زمانشان پیوند دهد.

۵_ نثر روان و زیبا _ برای این که مطالب، درست منتقل شود.

۶_ تنوع و تعدّد _ از جهت نویسنده و ناشر و موضوع های فرعی، برای اینکه پاسخ گوی سلیقه های مختلف و متنوع باشد. یکی دیگر از مقدّمات، تدارکات پذیرایی و تزیین و تهیه جوایز بود. یک سوم این هزینه را مدیر مدرسه تأمین کرده بود. بخشی دیگر را خودم به عهده گرفتم. و بقیه آن به کمک دانش آموزان تهیه شد، که کاملاً آزادانه و بدون هیچ گونه فشار و اجبار یا تهدید یا تطمیع انجام شود. پس از تأمین کلّ مبلغ، اعلام شد که دیگر پولی نیاورند، با آن که کمک ها همچنان ادامه داشت. برای قرائت قرآنِ از معلم دینی کمک خواستم تا دانش آموزی خوشنام (از نظر درسی و اخلاقی) معرفی کند که از نظر تجوید و صوت نیز در حدّ قابل قبولی باشد. (ملاک های ما، به ترتیب چنین بود: خوشنامی، قدرت

درتجوید و صحیح خواندن قرآن، و پس از آن صوت زیبا). از او خواستم که چند آیه مربوط به امام عصر عجل الله تعالی فرجه (به کمک کتابهای مناسب در این زمینه) را برگزیند، و به کمک دانش آموزی دیگر که ترجمه آیات را می خواند، این بخش از برنامه اجرا شود.

برای پذیرایی، به کمک بعضی خانواده های داوطلب، سالاد الویه تهیه شد. نکته مهم در اینجا این بود که بعضی از خانواده ها که توان و امکان برای کمکِ مالی نداشتند، در این قسمت به یاری ما آمدند و از کمک آنها استقبال کردیم.

اجرای برنامه به یکی از دانش آموزان واگذار شد که به خوبی و روانی سخن می گفت ـ به ویژه در مقابل جمعیت ـ واز ظاهری آراسته نیز برخوردار بود. به او کمک کردم تا در خانه، متن ها و شعرهای مربوط را تمرین کند.

تعدادی از دانش آموزان که نسبتا قدّ بلندتری داشتند، برای تزیین مدرسه انتخاب شدند. آنان در ساعات تعطیل مدرسه، کار خود را انجام دادند. مستخدمان مدرسه در این قسمت به بهترین نحو، ما را یاری کردند.

***

یکی از بخش های حسّاس کار، ارتباط با معلّمان بود، که اهمیت فراوان داشت، به ویژه از آن جهت که به دلیل نقل و انتقالات، ممکن بود من، سال بعد در آن مدرسه نباشم. پس باید فضا و فرهنگی میان معلمان ایجاد می کردم که خودشان کار را در سال های بعد، ادامه دهند.

برای ساختن این فرهنگ، کار را از هماهنگی با معلمان آغاز کردم. البته اگر بدون اطلاع و هماهنگی، وقت آنها را می گرفتم، ممکن بود به ظاهر اعتراض نکنند، بلکه همکاری هم داشته باشند. ولی در پایان سال، هر کدام از آنها که امکان تکمیل درس خود را نمی یافت، اگر به زبان چیزی نمی گفتند، لااقل در دل خود اعتراض می کردند که هر روز به یک بهانه، تعطیل می شود و ما فرصت اتمام درس را پیدا نمی کنیم. خصوصا که در اینجا سخن از جشن و مراسم مربوط به امام عصر علیه السلام بود و من نمی خواستم غبار کدورت از این جشن بر خاطر کسی بنشیند، یا اینکه فردی در حالت اکراه و اضطرار و محذور اخلاقی به برنامه ها کمک کند.

برای این که چنین مشکلی پیش نیاید، برنامه درسی تمام دبیرستان را همراه با نام دبیران مربوط، از مدیر گرفتم. ابتدا برنامه درسی کامل دو روزی را که برای اجرای مراسم در نظر داشتم، نوشتم. کلاس های سوم را ــ به خاطر امتحان نهایی ــ کنار گذاشتم. برای آنها قرار شد فقط بمدت روزی ۵ تا ۱۰ دقیقه در هر کلاس ــ آن هم در دروس عمومی مانند دینی، قرآن، پرورشی، ورزش یا دروس ادبیات و مانند آن ــ ضمن پذیرایی مختصر، نیمه شعبان را به آنها تبریک بگوییم و توضیح مختصر بدهیم.

امّا برای مقاطع اول و دوم، کار ما راحت تر بود.

دو هفته قبل از مراسم، در دقایق زنگ تفریح، با دبیران

دروس در دفتر مدرسه ـ هر کدام، جداگانه ـ گفتگو کردم و وقت هایی را که مناسب می دانستند، می نوشتم.

به عنوان مثال، یکی از دبیران ادبیات، اظهار داشت که درس او عقب است. در این حال، دبیر زبان که کنار ما نشسته و از موضوع خبردار شده بود، گفت: من در آن ساعت با کمال میل، وقت خودم را به شما می دهم. به این صورت، تمام وقت هایی را که می خواستم از همکاران بگیرم، با آنها هماهنگ کردم. قرار شد دو روز متوالی (۱۳ و ۱۴ شعبان)، هر روز در دو نوبت، هر نوبت دو تا سه کلاس را که درس عمومی داشتند، به سالن دبیرستان بیاوریم، و برنامه را اجرا کنیم، که شامل تلاوت قرآن، سخنرانی، شعر و سرود، و نمایشگاه کتاب بود.

اجرای نمایش، از قبل جزء برنامه های ما نبود. ولی به پیشنهاد یکی از دوستان که یک گروه نمایشی آماده داشت، و با هماهنگی مدیر مدرسه، نمایشنامه را نیز به برنامه اضافه کردیم، تا زبانی دیگر در بیان حقایق دینی به کار گرفته باشیم.

کار ما با حدّاقلّ امکانات انجام می شد و پیش می رفت. مثلاً برای این که سِن را بزرگتر کنیم، تعدادی صندوق نوشابه خالی کرایه کردیم، و آن را با موکت و فرش ماشینی تزیین کردیم.

بحمدالله کار ما طبق برنامه پیش بینی شده به خوبی انجام می شد. به دوستان دانش آموز، تذکّراتی داده بودم،

از جمله:

۱ــ بدانید که برای امام عصر علیه السلام کار می کنید و اجر شما با آن حضرت است. در تمام مراحل، توسّل خود به حضرتش را فراموش نکنید.

۲ــ بکوشید که حتّی المقدور در همه گام هایی که برمی دارید، با وضو باشید و کار را برای خودنمایی و شهرت طلبی انجام ندهید.

۳ــ شئون مربوط به مجلس امام عصر ارواحنافداه را، در بالاترین حدّ آن نگاه دارید. مثلاً گردن بند و دست بند نداشته باشید، موها را ژل نزنید، قیافه و لباسی ژولیده نداشته باشید، بلکه با ظاهر معمولی، آراسته و با وقار و متانت، در صحنه اجرای برنامه ظاهر شوید.

***

با مدیر مدرسه هماهنگ شده بود که سر صف صبحگاه، وقت دانش آموزان را نگیرند، بلکه مراسم در چند مجموعه کوچک تر و زمانی مناسب تر باشد تا اثر گذاری آن بیشتر شود. پس از مشورت ها، به اینجا رسیدیم که مراسم را در ساعت های دوم و سوم برگزار کنیم، برای اینکه دانش آموزان، از نخستین ساعات درس که امکان جذب مطالب بیشتر است استفاده درسی بیشتر ببرند، و ساعات دوم یا سوم را به تنوّعی مفید و سازنده بگذرانند، و افزون بر آن، انبساط خاطری نیز پیدا کنند.

***

از قبل با معلمان هماهنگ کرده بودم که دانش آموزان را به سالن نفرستند، بلکه من خودم به کلاس می روم و در کمال ادب و احترام، از دانش آموزان دعوت می کنم که به سالن بروند.

وقتی نخستین روز جشن مـا فرا رسـید، قرار بود سه کلاس را در زنگ وسط، به سالن دعوت کنیم. از یکی از معاونان خواسـتم که برای کمک به حفظ نظم سالن، در سالن مراسم مسـتقرّ شونـد. سـپس خودم به تک تک کلاس ها رفتم. ابتـدا از یک یک معلم های کلاس ها خواستم به سالن بروند تا در کنار شاگردان خود باشند.

در این فاصـله، حدود ۵ دقیقه به جـای معلم اصـلی بـا دانش آموزان گفتگو کردم. در کمال صـمیمیت به آنها گفتم که ما می خواهیم امروز به یُمن میلاـد امـام عصـر عجل الله تعال_ی ف_رجه جشن بگیری_م و پی_ونـد خ_ود را با ول_یّ نعمت مان حضـرت مهـدی علیه السـلام تجدیـدکنیم،لذاازشـمامی خـواهم که نظمی درخور شـأنِ دوسـتدارامام زمـان علیه السـلام داشـته باشـیدوبدون اینکه کلاس های دیگربفهمندیاسـرو صـدای شـمامزاحم درس خواندنِ آنها شود،به طرف سالن بروید. ضـمنا در این روز، خواسـته های کوچک و بزرگ خود را در نظر بیاورید و همه آنها را با پدر مهربان امّت حضـرت بقیه الله ارواحنافداه مطرح کنید، زیرا که آن پدر بزرگوار، به تأمین خواسته های صحیح فرزندان خود بسیار اهمیت می دهد.

این توضیحات را برای دانش آموزان گفتم، آنها را به صورت گروه های دو ــ سه نفره به سالن فرستادم، و در کلاس ماندم تا زمانی که آخرین گروه به سالن رفت. سپس به سالن رفتم، تا بر استقرار آنها در سالن نظارت داشته باشم. پس از آن در دومین و سومین کلاس همین برنامه را اجرا کردم. چنین نظم دقیق که در ضمن آن آرامش دانش آموزان کلاس های دیگر محفوظ ماند، برای برگزاری یک جشن دینی ضرورتی قطعی است که بحمدالله تا حدّ زیادی عملی شد.

گروه تدارکات و پذیرایی ــ یعنی اعضای انجمن اولیاء و مربیان به علاوه شاگردانی تحت نظارت آنها ــ در محلّ آزمایشگاه فیزیک، از دانش آموزان پذیرایی می کردند.

***

برنامه آغاز شد: تلاوت آیات قران که ترجمه هر آیه ای پس از آن خوانده می شد، قطعه ای ادبی و خوش آمد گویی به حاضران، سرود و سخنرانی.

سخنرانی، مهمترین بخش یک برنامه دینی است که هدف آن، ژرفا بخشیدن به معرفت و ایمان حاضران است. از این رو، اهمیتی ویژه دارد، که متأسفانه در اغلب مجالس دینی، کمترین توجّه به آن ــ چه در مرحله برنامه ریزی آن و چه در مرحله استفاده از آن ــ می شود.

در مورد سخنرانی، به چند نکته توجّه کردیم:

۱ــ قبل از مجلس، به سخنران تذکّر دادیم که ممکن

است دانش آموزان، همهمه یا ابراز احساسات کنند، که باید به حساب جوانی آنها گذاشت، و با سعه صدر، تحمّل کرد.

۲ــ همچنین تذکر دادیم که سخنرانی باید کوتاه باشد تا حاضران در مجلس رغبت به شنیدن آن داشته باشند.

۳ــ برای این که به سخنرانی بیشتر توجه شود، تذکّر دادیم که پرسش هایی از مطالب سخنران مطرح می شود و به بهترین پاسخ جایزه داده می شود. این تذکّر، از سویی سخنران را از حاشیه رفتن های بیجا دور می سازد، و از سوی دیگر، شنوندگان را نسبت به مطالب سخنرانی حسّاس می کند.

***

پس از سخنرانی، نوبت به گروه تئاتر رسید، که در اتاق دیگر، خود را برای اجرای نمایش آماده می کردند. دو نفر را به فاصله زمانی فرستادم تا آنها را به مجلس فرا بخوانند، ولی کمی دیرتر رسیدند. معلوم شد که در این فاصله، گروه تئاتر، رو به قبله ایستاده اند، و از خداوند متعال می خواهند که کمک امام عصر عجل الله فرجه را شامل حال آنها سازد و اجرای خوبی همراه با خلوص عمل داشته باشند و آفاتی مانند ریا و عجب و غرور در کارشان وارد نشود.

این دعا خواندن برای دانش آموزانی که این صحنه را می دیدند، بسیار آموزنده و اثرگذار بود.

هنگامی که زمان بازدید از نمایشگاه کتاب و خرید

کتاب فرا رسید، به دانش آموزان اعلام شد که ضمن بازدید از نمایشگاه، اگر پول همراه ندارند، می توانند کتابی را که دوست دارند، به صورت قرض خریداری کنند و قیمت آن را (با تخفیف) بعدا بپردازند. این برخورد نیز در گسترش فرهنگ کتاب خوانی در مورد امام عصر ارواحنافداه، نقش خوبی داشت.

با وجود برنامه ریزی و زمان بندی که کرده بودیم، عملاً جاذبه برنامه ها به قدری بود که وقت کم آوردیم. البته این محدودیت برای برنامه بعدی نبود، چرا که ساعت آخر بود و ما با دیدی بازتر، برنامه ها را اجرا می کردیم.

در همین فاصله، به کلاسهای سوم سر زدیم و با گفتگویی مختصر ـ در حدّ پنج دقیقه ـ همراه با پذیرایی، ضمن تبریک میلاد گرامی امام عصر ارواحنافداه و بیان نکاتی مختصر و مهم در مورد حضرتش، به دانش آموزان تذکر دادیم که باید خوب درس بخوانند تا به مدارج بالاتر علمی برسند، و از آن طریق خدمات بیشتری به آستان مقدس آن حضرت عرضه کنند.

***

برای روز دوم جشن، مجموعه ای از تجربیات روز اوّل را به کار گرفتیم. از این رو، با نظم و زمان بندی بهتر عمل کردیم. ضمنا در این روز، ابتکار دیگری به کار بردیم. پس از گفتگو با دبیر دینی، قرار شد که او دانش آموزان خود را به بازدید نمایشگاه کتاب ببرد، در باره کتابها برایشان

توضیح دهد، و این برنامه را به عنوان کار عملی برای درس خود قرار دهد. به عبارتی، آموزش هایی را که دانش آموزان در خلال درس دینی به صورت نظری می دیدند، اکنون به صورت عملی و در خلال آشنایی با کتابهای مربوط به امام عصر علیه السلام و شناخت فرهنگ مهدویت ببینند. این کار، به صورت کلاس به کلاس انجام می شد، تا ازدحام پیش نیاید و بهره دهی آن بیشتر شود. نمایشگاه کتاب، تا چند روز بعد از جشن همچنان دایر بود. و هر کلاسی فرصت داشت تا در فرصت باز، از آن استفاده کند.

پایان بخش جشن، هدایای مناسب و ارزان قیمت بود که به تعداد زیاد، برای دانش آموزان، اولیا، معلمان و دیگر کسانی که در برپایی برنامه همکاری کرده بودند، در نظر گرفته شده بود.

ما، در برنامه ریزی خود به اینجا رسیده بودیم که تعداد زیاد هدایای ارزان قیمت، بهتر است از تعداد معدودی هدایای نفیس و گران قیمت، چرا که اولاً جمع بیشتری را پیوسته به یاد حضرت ولی عصر ارواحنافداه می اندازد، ثانیا جنبه معنوی هدیه جشن را بر جنبه مادّی آن غلبه می دهد.

مراسم در حالی به پایان رسید که حسرتی در دلها مانده بود، آرزویی که بر یکی از پارچه نوشته های روی دیوار نقش بسته بود:

« یا صاحب الزمان! آرزوی ما این است که جشن

میلادت را در دوره ظهور و در حضورت بر پا کنیم، این آرزو را بر دلهای ما مگذار ».

نکات_ی که آم_وخت_م :

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

ص:۵۷

دیدگاه های من :

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

۴: شما که به ما نیاز دارید

زمـانی که قلم به دست گرفتم تـا خاطره یکی از برنامه های نیمه شـعبان را بنویسم، مـدّت زمانی در انـدیشه بودم که آیا به این کار دست بزنم یا نه؟ عاملی مرا از نگارش باز می داشت و عاملی دیگر مرا به آن وامی داشت.

عـاملی که مـانع من از نگـارش بود، احساس شـرم و خجلت از وجود مقـدّس امام عصـر ارواحنافـداه بود، که می دیـدم هر چه داریم، از او داریم و در وصف حضرتش در دعای عدیله می خوانیم:

«بیمنه رُزق الوری و بوجوده ثبتت الا-رض و السـماء». به مردم، تنهـا و تنهـا به یُمن حضـرتش روزی می رسـد. و فقط به سـبب وجود مبارك اوست که زمین و آسمان پا برجاست.

هر چه دارم، از اوست. توفیق عرض ادب به محضـر مقدّسـش را ــ که خود، وسـیله نجات و سعادت من است ــ خودش به من داده است. اکنون، اگر تلاش مختصر و ناچیزی انجام شده، آیا می توان از آن دم زد؟

حالِ خود را مانند جوانی خام و بی تجربه می دیدم که پدرِ ثروتمندش، سرمایه ای هنگفت در اختیارش قرار داده

تا با آن تجارت کند، و سود آن را نیز در اختیار خود گیرد. علاوه بر آن، شیوه های تجارت را نیز به فرزند جوان خود آموخته و مشکلات کار را به او تذکر داده است. یعنی روش کار و سرمایه و سود را به فرزند جوان بخشیده است. اکنون، جوانِ ناپخته ای که بسیاری از توصیه های پدر را نادیده گرفته و به همین دلیل، بخش عمده ای از سرمایه را از دست داده، آمده است تا زیان های فراوان خود را نادیده گیرد، سود اندک خود را به رخ پدر بکشد، و خود را طلبکار از چنان پدری بداند.

این عامل، مرا از نوشتن باز می داشت. امّا عاملی که از سوی دیگر، مرا به نوشتن این سطور وامی داشت، آن بود که شاید این نوشته های مختصر، به عنوان تجربه ای مفید برای اقامه شعائر و برپاییِ برنامه های نیمه شعبان، برای کسی مفید باشد، و در حدّ شمعی لرزان در این مسیر الهی، رهروان را به کار آید. امید است که بدین وسیله، خدمتی کوچک در جهت یادآوریِ آن امام همام در دوران غفلت و غیبت انجام شده باشد.

***

وقتی به مدیر دبیرستان گفتم که قصدِ برپاییِ جشن نیمه شعبان را ــ با همکاری دانش آموزان و معلمان و اولیا ــ دارم، موافقت خود را اعلام داشت و بخشی از هزینه ها (به اندازه سی هزار تومان) را به عهده گرفت. به تدریج مطلب را با دبیرانِ دبیرستان مطرح کردم. به خصوص به دبیر

زیست شناسی _ که سیّدی محترم بود _ گفتم: ما از شما در این جشن _ که جشن امام زمانمان علیه السلام است _ کمک و حرکتی ندیده ایم، با این که توقع بیشتر داریم. با این تذکّر، او متأثّر شد و مبلغ پنجاه هزار تومان کمک کرد، به شرطی که سخنی از آن نزد دیگر همکاران مطرح نشود، و این عمل به خلوص نزدیک تر باشد.

دیدگاه کلّی من این بود که جشن نیمه شعبان باید به گونه ای برنامه ریزی و اجرا شود که نه دانش آموزی از درس عقب بیفتد و نه همکاری ناخشنود و ناراضی شود. بلکه به گونه ای باشد که با صفت بارز آن حضرت _ که خداوند در حدیث لوح، حضرتش را «رحمه للعالمین» نامیده _ تناسب داشته باشد. اگر همگان برنامه جشن حضرتش را نمودی از رحمت گسترده الهی بر خود ببینند، دلگرم تر و با شوق بیشتر در آن می کوشند، و پیوند قلبی استوارتر با آن امام مهربان می بندند.

در طول آن مدت، نگران بودم از این که مبادا من به عنوان مبلّغ و مروّج امام عصر عجل الله تعالی فرجه، با عملکرد غلط و ناسنجیده، به جای راهنمایی مردم به آن منبع نور، مانند ابری تیره جلوی تابش آن خورشید را بگیرم. و این نگرانی، مرا به دقّت، پختگی، مشورت، برنامه ریزی و آینده نگریِ بیشتر می کشانید.

***

پس از بررسی ها و مشورت ها، به این روش رسیدم که

در کلاس های درس حاضر شویم، و در حضور معلم، در خلال یک سخنرانی به صورت گفتگوی دوستانه (۲۰ تا ۳۰ دقیقه) همراه با پذیرایی مختصر، برنامه را اجرا کنیم. این طرح، به نظر من، مزایایی داشت، از جمله:

۱ــ سخنران، با یک گروه سنی و با جمعی نسبتا یکدست مواجه است، که بهره وری از برنامه را بالا می برد.

۲ــ به دلیل کم بودن تعداد مخاطبان، امکان گفتگوی صمیمانه دو طرفه بیشتر می شود. بدین ترتیب، جاذبه بحث بالا می رود.

۳ــ سخنران می تواند از امکانات کمک آموزشی (مثل تابلو یا اسلاید یا رایانه و ...) و نیز شیوه های جالبی مثل توزیع کتاب و مقالات میان دانش آموزان استفاده کند.

۴ــ کنترل نظم و آرامش ــ به دلیل تعداد کم ــ آسان تر است.

۵ــ از حضور دبیر مربوط و معلومات و شیوه ها و تجربه های آموزشی او، در جهت برگزاری بهترِ برنامه می توان استفاده کرد.

۶ــ وقت زیادی از دانش آموزان گرفته نمی شود، به ویژه اگر در نیم ساعت آخرِ کلاس درس باشد که امکان استفاده از درس کمتر است، و برای دانش آموزان تنوّع مفید و جالبی خواهد بود.

۷ــ از خود من ــ به عنوان مدیر برنامه ــ انرژی زیادی نمی گرفت. بدین ترتیب، بخش عمده ای از وقت و نیروی

من که باید صرف تدارکات، سرود، پذیرایی، تئاتر و هماهنگیِ این موارد می شد، به برنامه ریزی علمی و تقسیم بندی مناسب مباحث و مطالب می گذشت.

۸_ بدون اینکه اخلال در نظم مدرسه پیش آید، ساعات درس و زنگ تفریح، همه به صورت عادّی رعایت می شد.

۹_ به علّت محدود بودن جمعیت، پذیرایی با نظم بهتر و هزینه کمتر انجام می گرفت.

۱۰_ تمام مراسم در یک روز برگزار می شد، نه دو روز یا چند نوبت تحصیلی.

***

این طرح، در کنار مزایای یاد شده، یک اشکال عمده داشت:

هدف اصلی ما، به برگزاری یک جشن خلاصه نمی شد، بلکه باید به هدف دراز مدتی می رسیدیم، یعنی باید در ایام قبل و بعد از برنامه جشن، ارتباط علمی و عاطفی با دانش آموزان و اولیا در فضای فرهنگ مهدوی برقرار می شد، تا سازندگیِ آن در زمینه استحکام پیوند میان آنها با امام عصر ارواحنافداه استمرار یابد. برقراری و استحکام این پیوند، یکی از مهمترین اهداف این جشن بود، که بدون تأمین آن هدف، برنامه ما، به برنامه ای مقطعی و گذرا تبدیل می شد.

برای جبران این کمبود، چند کار را _ از حدود یک ماه مانده به نیمه شعبان _ آغاز کردم:

۱ــ در حاشیه درس فیزیک، ضمن یک تذکر پنج دقیقه ای، در باره وظایف منتظران در برابر آن امام همام سخن می گفتم.

۲ــ از دانش آموزان خواستم تا به صورت فردی یا گروه های چند نفری، روزنامه های دیواری طراحی کنند، که شامل مطالب علمی مربوط به فیزیک (اضافه بر کتابهای درسی) و نیز مطالبی مربوط به امام عصر ارواحنافداه باشد. تهیه این روزنامه های دیواری، بخشی از نمره مستمرّ دانش آموزان را تشکیل می داد. قرار شد که بهترینِ آنها نیز در کلاس یا راهرو مدرسه نصب شود.

۳ــ پیشنهاد کردم که هر چند نفر، یک گروه مطالعاتی تشکیل دهند و مجموعه ای متنوّع در مورد امام عصر ارواحنافداه تهیه کنند، شامل شعر، جدول، مقاله، معرفی کتاب، قطعات ادبی، قطعات خوشنویسی و گرافیکی و ... تهیه این مجموعه ها نیز ــ مانند روزنامه های دیواری ــ علاوه بر تأثیر در نمره مستمرّ، مقدمه ای بود تا مسابقه ای میان این جزوه ها برگزار و بهترین آنها برگزیده شود.

۴ــ به عنوان انگیزه برای تهیه این مجموعه ها، چند نکته مطرح کردم:

الف ــ تمرین مشارکت جمعی در یک کار گروهی سازنده و مفید.

ب ــ رقابتی سالم میان آن گروه ها، با هدفی مقدّس و ارزشمند.

ج ـ تجدید خاطره بزرگان دانش فیزیک، مانند ماکس پلانک که گفته بود: «بر سر درِ معبد علم نوشته اند که کسی که ایمان ندارد، وارد نشود». برای دانش آموزان توضیح دادم که تخصّص علمی همواره در کنار ایمان عمیق قلبی و اخلاق صحیح انسانی مفید است، وگرنه به مصداق شعر شاعر: «چو دزدی با چراغ آید، گزیده تر برد کالا».

با این مقدّمات و برنامه ریزی ها، به لطف و عنایت امام عصر عجل الله تعالی فرجه، تعدادی روزنامه دیواری و جزوات و جُنگ ها تهیه شد، که روزنامه های دیواری برگزیده در راهروها و کلاس ها نصب گردید. و جزوات برگزیده نیز تعداد معدودی تکثیر شد.

***

برای بالا بردن کیفیت جشن و برای اینکه اثر آن، مقطعی و گذرا نباشد، برنامه «مسابقه کتاب خوانی» را نیز در دبیرستان اعلام کردیم. چرا که در بررسی هایمان دیدیم که معضل اصلی، گریز از مطالعه است، به ویژه در مورد کتابهای دینی. البته بخشی از این مشکل به خود کتابهای دینی بر می گردد، چرا که عوامل جاذبه در آنها کم است، مانند: توجه به مخاطب و نیازهای او، رعایت قلم روان و نگارش روز، روحیه استدلالی و قانع کننده، جلد زیبا و حروف چشم نواز و ...

ولی در این واقعیت نیز تردید نیست که کمبود عوامل واسطه مانند مسابقات کتاب خوانی، همان معدود کتاب

خوب و برگزیده را نیز از گردونه مطالعه خارج می سازد. از این رو، هر حرکتی که بتواند چنین تحولّی مثبت در فضای فرهنگی کشور _ به ویژه نسل جوان _ ایجاد کند، مغتنم است. و بی تردید، «مسابقه کتاب خوانی» یکی از این حرکات مثبت است.

انتخاب کتابهای مناسب (با توجّه به عوامل مختلف) تا زمانی حدود یک ماه به نیمه شعبان، انجام شد. در تماس با برخی از ناشران دلسوز، تخفیف های بالا برای کارمان، از آنها گرفتیم. در این مرحله، دو راه پیش رو داشتیم: راه اول، اهدای کتاب به تمام دانش آموزان. راه دوم، اعلام مسابقه کتابخوانی و تحویل کتاب به دانش آموزان علاقمند.

برای اینکه ارزش کتابها بیشتر شناخته شود، راه دوم را در پیش گرفتیم. حدود سه هفته قبل از نیمه شعبان، در صف صبحگاه به دانش آموزان گفتیم که چند کتاب (متناسب با چند پایه تحصیلی) برای مسابقه کتاب خوانی در نظر گرفته شده تا هر کس علاقمند است، بیاید و از دفتر مدرسه بگیرد، به شرطی که به پرسش های آخر کتاب، پاسخ گوید. ضمنا به تعدادی از پاسخ نامه های صحیح، جایزه تعلق می گیرد که در مراسم جشن نیمه شعبان به افراد می دهیم.

حدود یک سوم کل دانش آموزان (۱۶۰ نفر) پاسخ نامه تحویل دادند که از میان آنها، حدود ۳۰ نفر انتخاب شدند تا جوایز خود را در جشن نیمه شعبان دریافت کنند.

این برنامه، گامی مثبت بود برای ژرفا بخشیدن به روحیه معرفت طلبی و شناخت استدلالیِ امام عصر ارواحنافداه، که یکی از مهمترین نیازهای اساسی زمانِ ما است.

***

چند نکته دیگر باقی مانده بود: پذیرایی، تزیین، جوایز.

در مورد پذیرایی، پس از مشورت و بررسی، بسته های کوچک شیرینی و نقل به همراه بر چسب زیبا در مورد امام زمان صلوات الله علیه را بهترین گزینه یافتیم، که از خوراکیِ آماده و شیرینی تر و مانند آن، به مراتب بهتر و راحت تر بود. برای انتخاب نوع شیرینی و برچسب، برخی از دانش آموزانِ با سلیقه را که قبلاً شناسایی کرده بودم، دخالت دادم. این حرکت، از سویی برای آنها جالب بود که در برنامه ای دینی به آنها شخصیت داده بودند، و از سوی دیگر برای خودم خوب بود که با فرصت اندک باید به کارهای زیادی م_ی رسیدم. برای این دانش آموزانِ منتخب _ که هم از نظر درسی پیشرفته بودند و هم انگیزه فعالیت دینی داشتند _ خاطرات جالبی از این برنامه به یادگار ماند.

در تزیین مدرسه، از دانش آموزان و سرایدار و ... کمک گرفتیم. در یکی از موارد، به نردبان نیاز داشتیم، اما نردبان موجود نبود. جمعی از دانش آموزان، نردبانی تشکیل دادند و نگذاشتند کار تزیین، زمین بماند. البته تزیین را سبُک گرفتیم تا دوستان ما برای جشن های بعدی نیز کمک

کننـد. در این مورد، حـدیث گرانبهای امیرالمؤمنین علیه السـلام را پیش چشم داشتیم که فرمود: «عمل (خیر) انـدکی که بر آن مداومت کنی، بهتر است از کار بزرگی که از آن خسته شوی».(نهج البلاغه، حکمت ۴۴۴)

نوبت به انتخاب جوایز رسید. در این مورد، جوایزی پیدا کردیم که:

اولاً _ در گروه نوشت افزار باشد و برای تمام دانش آموزان مفید باشد (مانند خودکار، پایه چسب، کلاسور و ...).

ثانیا _ به جای تعدادی معدود از جوایز نفیس، تعداد بیشتری از جوایز متوسط انتخاب شد.

ثالثا _ بر روی بعضـی از جوایز (مانند کلاسورها)، پیام های تبریک مربوط به میلاد امام عصـر عجل الله تعالی فرجه نقش شده بود، که با حفظ جنبه یادگاری از این جشن، به تداوم آن در ذهن و یاد افراد، کمک می کرد.

برای هر کلاس، سه تا پنج جایزه و تعدادی نیز برای مسابقه کتابخوانی در نظر گرفتیم.

***

در حین کار، نکاتی مدّ نظر داشتم و بعضی از آنها را به همکارانم نیز تذکّر می دادم از جمله:

۱_ دبیری که می خواهـد کار دینی و تبلیغ شـعائر دین انجام دهد _ به ویژه اگر دبیر درسـی حسّاس مانند فیزیک باشد _ باید کار تدریس درس مربوط به خود را به خوبی

انجام دهـد،و درنظر مـدیر، دانش آموزان وخانواده هایشان به عنوان فردی کاردان و معلمی باسواد و موفّق شـناخته شـده باشد. در غیر این صورت، گمـان می رود که معلم، جشن نیمه شـعبان را بهانه ای برای گریز از تـدریس و فرار از حلّ مسائل مشـکل قرار داده است و هر جـا از نظر علمی یـا در تـدریس به مشـکل می رسـد، سـراغ مطـالب دینی می رود، و کلاـس فیزیک را به کلاس دینی و اخلاق تبدیل می کند!

به همین دلیل، من در مورد تـدریس درس خودم، با تمام توان تلاش می کردم تا بهترین و جدیدترین نکاتی را که برای دانش آموزان مفیـد باشـد، به آنهـا تحویـل دهم، مبـادا بیـان نکـات و مطـالب مربوط به امام عصـر علیه السـلام برای من، پوششـی بر کمبودهای من در زمینه درس و تدریس باشد.

۲ــ هدف اصـلی از تمام این تلاش ها، تحکیم پیوند خود و دیگران با امام عصـر، حجّت بحقّ الهی است. شـیطان، می داند که اگر مردم به این هـدف برسـند، تمـام نقشه هـای او نقش بر آب می شـود. از این رو، برای اینکه پیونـد مردم بـا امـام زمانشـان محکم نشود، بیشترین کید و مکر یعنی بالاترین سرمایه گذاری را به کار می گیرد.

مثلاًـ قبـل از اجرای برنـامه تلاـش می کنـد که به هر شـیوه ممکن بر سـر راه آن سـنگ بینـدازد. اگر مردم ــ به لطف و عنایت صاحب الزمان صلوات الله علیه ــ بر آن مانع غلبه کردند، در طول اجرای برنامه، می کوشد که از هر راهی که

می تواند، مردم را به دام خود بیندازد. به عنوان مثال:

_ میان جمعی که در برپایی جشن زحمت می کشند، به کوچکترین بهانه اختلاف بیندازد.

_ در آنها روح یأس و نومیدی نسبت به کار، ایجاد کند.

_ در بعضی از آنها، روح شهرت طلبی و ریاست جویی پدید آورد.

_ خلوص و اخلاص در عمل را از آنها بگیرد و عمل آنها را با آفت ریا، تباه و نابود سازد.

_ تقیّد به ضوابط شرعی و فقهی را در میان آنها کمرنگ کند.

مهمّ ای_ن است ک_ه در حی_ن اج_رای ب_رنام_ه های دین_ی _ خصوصا آنچه به امام عصر سلام الله علیه مربوط می شود _ باید همواره به چنین نکاتی توجّه شود، و هیچگاه از آنها غفلت نکنیم.

***

برای اجرای برنامه جشن، چهار ساعت درسی از دروس عمومی را انتخاب کرده بودیم. از قبل با دبیران آنها هماهنگی شده بود. چهار نفر سخنران در نظر گرفتیم که همگی:

_ جوان بودند تا بهتر بتوانند با نسل جوان، زبان مشترک پیدا کنند.

_ تحصیلات دانشگاهی داشتند تا پذیرش نسبت به مطالب آنها بیشتر شود.

ـ ظاهری آراسته داشتند تا نتوان به بهانه وضع ظاهری، آنها را کنار زد.

ـ تمام جوانب را رعایت می کردند، و با اعتدال، بدون افراط و تفریط سخن می گفتند. و این، خود، جاذبه ای معنوی به سخنانشان می داد.

قرار شد سخنرانان در نیم ساعت آخر زنگ اول؛ چهار کلاس، نیم ساعت آخر زنگ دوم، چهار کلاس؛ و در نیم ساعت آخر زنگ سوم، چهار کلاس را پوشش بدهند و بنای خود را بر گفتگوی دو طرفه با دانش آموزان در کمال صمیمیت بگذارند.

انتخاب کلاس های دروس عمومی (مانند دینی، قرآن، پرورشی، ورزش، ادبیات و ...) برای آن بود که وقت دروس تخصصی و حسّاس آنها گرفته نشود و دید منفی نسبت به کار پیش نیاید.

***

روز جشن فرا رسید. دوستان سخنران، سر وقت مقرّر آمدند. بسته های آماده شیرینی توسط چند تن از دانش آموزان، با نظم دقیق و رعایت ادب و احترام، توزیع شد. حدود ۳۵ تا ۴۰ دقیقه قبل از پایان کلاس های مورد نظر، همراه با سخنران به آن کلاس ها رفتم، با کسب اجازه از دبیر مربوط با دانش آموزان سخن گفتم، ضمن تبریک نیمه شعبان و معرفی سخنران، از آنها خواستم که با دقّت در بحث شرکت کنند و آن را ادامه کلاس خود بدانند.

ضمنا اعلام شد در پایان سخنرانی، از مطالب آن پرسش هایی مطرح می شود که پاسخ صحیح به آن جایزه دارد. جوایز، روی میز سخنرانی آماده بود. جوایز مربوط به مسابقه کتاب خوانی نیز توزیع و همزمان با این برنامه اهدا می شد.

در زنگ تفریح که وسط کلاس ها بود، از یکی از سخنرانان خواستم تا در دفتر حاضر شود و در مورد امام عصر عجل الله تعالی فرجه، مطالبی بیان کند که برای دبیران مفید باشد. هدایای ویژه دبیران نیز در آن مجلس تقدیم آنها شد، که شامل یک کتاب و یک قالیچه تزیینی بود.

برای مدیر مدرسه و دبیر زیست _ که مبلغی را بدون نام و نشان برای جشن نیمه شعبان پرداخت کرده بود _ هدایای ویژه در نظر گرفتیم، شخصا به منزل آنها رفتم و ضمن قدردانی از آنها خواستم تا این گونه گام های خیر را در آینده نیز بردارند.

***

یکی از تزیینات جشن، پوستری بود، مزیّن به کلامی از امام عصر عجل الله تعالی فرجه، که همان کلام، یکی از محورهای مباحث سخنرانان بود.

کلام نورانی، راه گشا، انسان ساز و حیات بخشِ حضرتش، این است که در نامه ای خطاب به جناب شیخ مفید _ فقیه و محدّث قرن چهارم و پنجم هجری _

می فرماید:

اِنّا غَیر مُهمِلینَ لِمُراعاتِکُم وَ لا ناسین لِذِکرِکُم.

ما، در امرِ سرپرستی شما، سستی و اِهمال نمی کنیم، و یاد شما را از خاطر نمی بریم.

جشن تمام شد. من، در یک اتاق تنها نشسته بودم و به این پیام زیبا و روح بخش، خیره شده بودم. با خودم اندیشه می کردم و به خودم می گفتم:

ــ به راستی، آن امام همام، آن پدر مهربان، با این که هیچ نیازی به فرزندانش ندارد ــ و بعضی از آنها هم به راستی فرزند ناخلف اند ــ این گونه نسبت به آنها مرحمت دارد که آنها را هیچ وقت، از یاد نمی برد. تو، که سر تا پا احتیاج نسبت به آن حضرت هستی، تا چه اندازه به یاد آن بزرگ می افتی و برایش دعا می کنی؟

آن معدن نور، این ذرّات ظلمانی را فراموش نمی کند، تو ــ که ذرّه ای ظلمانی بیش نیستی ــ تا چه اندازه به آن معدن نور وفاداری و به یاد او ...؟

تنها شب و روز نیمه شعبان به یاد او هستی یا تمام لحظات خود را به یاد حضرتش متبرّک و عطر آگین می کنی؟

آن پیامِ دلنواز، در آینه چشمانی نشسته در اشک، همچنان با من سخن می گفت. گویی می گفت:

ــ ما، شما را از یاد نمی بریم، با این که نیازی به شما نداریم. امّا شما که به ما نیاز دارید ...

نکات_ی که آم_وخت_م :

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

دیدگاه های من :

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

•••ü

•••

ص:۷۵

فهرست

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹